

On the Fence? 4 Decision Idioms to Help You Choose

English learning resource · FA

Key words & expressions · English + Persian

4 learning entries

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

1

on the fence

دودل بودن · هنوز تصمیم نگرفتن

DEF

Unable to decide between two options or courses of action.

It describes continuing indecision, not a final refusal. The natural pattern is "on the fence about" a noun or an -ing form.

FA

نتوانستن در میان دو گزینه یا شیوه عمل تصمیم گرفت.

این عبارت دودلی ادامه‌دار را بیان می‌کند، نه رد قطعی را. الگوی طبیعی آن «on the fence about» همراه با اسم یا فعل *ing* دار است.

I'm still on the fence about accepting the new job.

هنوز درباره پذیرفتن شغل جدید دودل هستم.

We're on the fence about moving closer to the city.

هنوز تصمیم نگرفته‌ایم که به مرکز شهر نزدیک‌تر شویم یا نه.

2

sleep on it

یک شب روی آن فکر کردن · تصمیم را تا فردا عقب انداختن

DEF

To wait until the next day before making an important decision.

It suggests giving yourself time and rest to think more clearly. It does not mean delaying forever.

FA

پیش از گرفتن تصمیمی مهم تا روز بعد صبر کردن.

این عبارت پیشنهاد می‌کند برای روشن‌تر فکر کردن به خود زمان و استراحت بدهید؛ به معنای تعویق همیشگی نیست.

The offer looks good, but I'd like to sleep on it.

پیشنهاد خوب به نظر می‌رسد، اما می‌خواهم یک شب رویش فکر کنم.

Don't answer tonight; sleep on it and call me tomorrow.

امشب پاسخ نده؛ یک شب رویش فکر کن و فردا به من زنگ بزن.

3

go with your gut

به حس درونی اعتماد کردن · از گزینه پیروی کردن

DEF

To trust your instinct when making a decision.

It is useful after you have considered the available facts but no option is clearly better. The past form is "went with your gut".

FA

هنگام تصمیم‌گیری به گزینه یا حس درونی خود اعتماد کردن.

پس از بررسی واقعیت‌های موجود، وقتی هیچ گزینه‌ای آشکارا بهتر نیست، کاربرد دارد. شکل گذشته آن «went with your gut» است.

Both designs worked, so I went with my gut.

هر دو طرح مناسب بودند، پس به حس درونی‌ام اعتماد کردم.

If the facts are balanced, go with your gut.

اگر واقعیت‌ها برابرند، از گزینه‌ات پیروی کن.



4

take the plunge

دل را به دریا زدن · بالاخره دست به کار شدن

DEF

To finally make a bold or important decision and act on it.

The image is of jumping into deep water. It combines commitment with action after hesitation or preparation.

FA

سرانجام تصمیمی جسورانه یا مهم گرفتن و آن را عملی کردن.

تصویر این عبارت پریدن در آب عمیق است. پس از تردید یا آماده‌سازی، تعهد را با عمل ترکیب می‌کند.

After years of planning, they took the plunge and opened a café.

پس از سال‌ها برنامه‌ریزی، دل را به دریا زدند و کافه‌ای باز کردند.

I finally took the plunge and registered for the course.

بالاخره دل را به دریا زدم و در دوره ثبت‌نام کردم.

